

مطالعه انتقادی نسب کوروش بزرگ بر اساس منابع تاریخی

جواد چوپانیان، استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

در خصوص نسب و وابستگی خاندانی در دوره‌ی نخست هخامنشی تحقیقات و فرضیات بسیاری مطرح شده است. در تاریخ‌نگاری شرقی که گاه، بافتی افسانه‌ای و اسطوره‌ای به خود می‌گیرد، تشخیص اعقاب و اخلاف و وابستگی خاندانی قهرمان - شاهان که به‌طور نسبی تا سطح الوهیت بالا برده می‌شدند، کار چندان راحتی به نظر نمی‌آید. سؤال این پژوهش به این ترتیب است که در ابتدای این سلسله انتقال قدرت به شاخه‌ای دیگر از خاندان هخامنشی تا چه میزان در صحت انتساب‌های مطرح شده، مؤثر بوده است؟ فرض تحقیق بر این مسئله استوار است که با توجه به اینکه یکی از کهن‌ترین نمونه‌های انتساب پایه‌گذار یک خانواده پادشاهی جدید، به دودمان فرمانروایان قبل در تاریخ ایران مربوط به هخامنشیان است و در دوره‌ی نخستین فرمانروایان این سلسله صحبت از انتقال قدرت به شاخه‌ای دیگر از این خاندان مطرح است، مطالعات بسیاری در تاریخ صورت گرفته است که وجهه‌ی صوری و تقلیدی داشته و بیشتر با تأسی از روایات مورخان یونانی مانند هرودت ترتیب یافته است. حاصل این تحقیق نمایان می‌کند که با اندکی تحلیل و تفسیر تحولات و پدیده‌های تاریخی به‌خصوص با در نظر داشتن بافت شرقی و اساطیری آن، موضوع نسب و انتساب در دوره نخست هخامنشی به صور دیگر هم قابل تفسیر و تحلیل بوده است.

واژگان کلیدی: هخامنشیان، آئشان، کوروش، پارسوا، کمبوجیه، داریوش، هرودت.

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۰۸

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۸/۱۸

E-mail: choupanian@yahoo.com

مقدمه

از اواسط قرن نوزدهم که مطالعات در خصوص تاریخ و تمدن ایران در نزد محققان غربی آغاز شد، یکی از بزرگ‌ترین مشکلات پیش روی آنان جواب به این سؤال اساسی بود که اصولاً هخامنشیان که بودند؟ و چگونه توانستند چنین شاهنشاهی وسیعی را در ظرف مدت کوتاهی ایجاد نمایند؟ وسعت و نحوه اداره شاهنشاهی هخامنشی به قدری برای مورخین معاصر جاذبه داشت که کمتر به مسائل جزئی نظر کردند و بیشتر هم خود را مصروف مباحثی دیگر نظیر نحوه اداره این شاهنشاهی و مسائل سیاسی و غیره نمودند. چگونگی انتقال قدرت هخامنشی به داریوش از مهم‌ترین مسائل در بررسی تاریخ آغازین سلسله هخامنشی است. منابع پیش روی مورخ نظیر کتب نویسندگان یونانی و کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی تاکنون توسط محققان بسیاری موردنقد و بررسی قرار گرفته است، اما این مطالعات در تاریخ هخامنشیان، به چگونگی این انتقال به روایت صرف منابع متکی بوده و تحلیل و تفسیری با رویکرد استدلالی بر آن نرفته است.

برخی از این مطالعات به مانند ریچارد فرای چنین نتیجه گرفته‌اند که تا یافتن منبعی جدید در این خصوص نمی‌توان پاسخی قطعی داد. (Frye.2003.p:114)(۱). اما گمان می‌رود که چنین مطلبی قابل بررسی نباشد، چون از سوئی یافتن منبعی جدید در این عصر در خصوص هخامنشیان تقریباً محال به نظر می‌رسد و از سوئی دیگر منابع و مأخذ یافت شده نیز به‌مانند الواح تخت جمشید - که در ابتدا تصور می‌شد بسیاری از ابهامات تاریخ هخامنشیان را روشن نماید- تاکنون اطلاع تازه‌ای در این خصوص ارائه نکرده است. بنابراین حل مسئله تنها با رجوع به همان منابع و مأخذ منوط می‌گردد. در این خصوص طریقه رجوع محققان به منابع و زاویه دید آنان به این مسئله بسیار مهم است. تقریباً تمام محققان از زاویه دیدی یکسان به قضیه نگاه کرده‌اند. اکثر محققان برای حل مسئله از داریوش و زمان حکومت وی شروع کرده و سپس به کمبوجیه و بردیا و دست‌آخر به کوروش پرداخته‌اند. حتی کسانی که شخص کوروش دوم برایشان مسئله‌ساز بوده است، بدین راه گام نهاده‌اند و این امر عمده‌ترین علت عدم روشن شدن مسئله است. بنابراین برای درک این مسئله شرحی قانع‌کننده و علمی برای آن ارائه نمود. این مقاله بر آن است تا ضمن شناخت صحیح خاندان هخامنشی تصویری نسبتاً پژوهشی (و نه شعاری) از مسئله جابه‌جائی قدرت در دوره نخست هخامنشی ارائه کند.

بازشناخت تاریخ (اختلاط در نام نقاط جغرافیایی - تفاوت کتیبه‌های متقدم و متأخر - تحمیل نظر مستشرقان بر تحقیقات)

اقوام پارسی که احتمالاً در اواخر هزاره دوم ق. م وارد فلات ایران شدند، به‌مرورزمان در سرزمین فارس امروزی سکنی گزیدند. (کامرون، ۱۳۷۴: ص ۱۰۶) اولین اشارات تاریخی بدین اقوام در منابع آشوری و متعلق به آشور بانی پال و به سال ۶۳۹ ق.م است. (داندامایف، ۱۳۸۱: ص ۲۰ همچنین شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: صص ۳۲-۳۳) آشوربانی پال که در پی تهاجم خود توانست سرزمین ایلام را تسخیر نماید و به مرزهای فارس امروزی برسد، با اقوام پارسی برخورد نمود. کوروش (اول) که از وی به‌عنوان شاه پارسوا در کتیبه پیروزی آشور بانی پال نام‌برده شده است، اولین فرد از خاندان شاهی پارس است که به‌طور آشکار اسم وی در منابع آمده است. آشور بانی پال می‌گوید که: «... کوروش پادشاه سرزمین پارسوا پیروزی‌های شکوهمندانه‌ام بر ایلام را شنود و دانست که چه سان به کمک سرورانم آشور Ashur و بل Bel و نبو Nebu، خدایان بزرگ، چون سیل ایلام را زیرورو کردم. او پسر مهتر خود اروکو ARUKKU را با باج به نینوا پایتخت من فرستاد و فرمان‌برداری نمود.» (Thompson, 1931p:13 & weidner 1933, pp:95-98) (۲) استوانه کوروش دوم در بابل و همچنین برخی اسناد دیگر بابلی وجود شخصی بدین نام را در سلسله نسب کوروش دوم تأیید می‌کند. کوروش در استوانه مشهور خود نسبش را چنین ذکر می‌کند: «... من کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهارسوی جهان، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهرانشان، نوه کوروش شاه بزرگ، شاه شهرانشان، نتیجه چیش‌پیش شاه بزرگ، شاه شهرانشان». (رجبی، ج ۲: صص ۱۴۰-۱۴۱، هینتس، ۱۳۸۰: صص ۱۲۲-۱۲۴، داندامایف، ۱۳۸۱: صص ۲۰-۲۱)

بسیاری از نویسندگان بر مبنای این نسب‌شناسی ارائه‌شده، اقدام به ساخت فرضیاتی در خصوص شاهان نخستین سلسله هخامنشی نمودند و ضمن خلط این نسب‌شناسی با شجره نسب ارائه‌شده توسط داریوش یکم در کتیبه بیستون، بدین نتیجه رسیدند که این دو سلسله نسب در واقع معرف یک خاندان واحد است. (هینتس: صص ۶۷-۶۶، رجبی: ص ۲۰۰، داندامایف: صص ۲۳-۲۱). البته اختلافاتی که در این روایات وجود دارد، بسیار پیچیده است. همان‌طور که در کتیبه آشور بانی پال آمده، کوروش (اول) پادشاهانشان ذکر شده است. عدم توجه به این اختلاف باعث گردید تا برخی از محققان بدین گمان رهنمون شوند که پارسوماش، انشان و پارسه هر سه معرف یک سرزمین، یعنی سرزمین پدری اجداد کوروش است. (کامرون، ۱۳۷۴: ص ۳۰) (۳) اما اکتشافات جدیدی که در تپه ملیان واقع در ۳۶

کیلومتری شمال غربی شیراز امروزی صورت گرفته، بر نظریات سابق تشکیک وارد نموده است. این اکتشافات به‌درستی روشن نمود که تپه میان درواقع همانانسان ذکرشده در منابع ایلامی، بابلی و آشوری است و با پارسه pârša بعدی مطابق است و درواقع نامانسان صورت قدیمی‌تر منطقه پارسه بوده است که این نام بعداً در زمان تسلط پارس‌ها به‌مرورزمان به بوته فراموشی سپرده شده است. (Hansman, 1981 pp: 103, 107) اما کوروش (اول) در کتیبه آشور بانی پال پادشاه پارسوا نامیده شده است. برای تشخیص این مکان جغرافیایی نیز بعد از مدت‌ها اختلاف میان باستان شناسان در آخر دشت ماهیدشت در زاگرس مرکزی به‌عنوان مکان اصلی پارسوا - پارسوماش، پارسوا - مشخص گردید. (ایمانپور، ۱۳۸۲: صص ۳۹-۳۷) برخی از مورخین با توسل به نظریه لوین Levine و در جهت ارتباط دادن پارسوا با انشان، سعی در یکی دانستن این مناطق از طریق وسعت بخشیدن بر منطقه جغرافیائی دشت ماهیدشت و پارسوای مذکور دارند که البته دلایل ایشان به‌هیچ‌وجه قابل‌پذیرش نیست. (همان‌جا) به نظر می‌رسد که منابع آشوری به‌درستی کوروش (اول) را پادشاه پارسوا دانسته‌اند و از این امر می‌توان نتیجه گرفت که اقوام پارسی تحت تابعیت و رهبری وی به‌مرورزمان و در اثر فشار دولت‌های بین‌النهرین هرچه بیشتر به درون فارس امروزی عقب نشسته‌اند و دست‌آخر در منطقه انشان / پارسه مستقرشده‌اند.

این اولین مرحله از بازساخت تاریخ هخامنشیان در سال‌های آغازین تشکیل آن است. انشان که در دوره‌های بعد صرفاً نام پارسه pârša را بر خود گرفت، منطقه وسیعی در مرکز ایران را شامل می‌شد که از شرق به کرمانیا و از جنوب به سواحل خلیج فارس و مرزهای ایلام، منتهی می‌گردید. (Hansman, pp: 103-104) سیر استقرار این اقوام ظاهراً بسیار آرام و به‌دوراز جنگ و جدال صورت گرفته و چنانچه از منابع ایلامی برمی‌آید، پادشاهان این سرزمین مخالفتی با ورود این عناصر جدید نمودند. (داندامایف، ۱۳۸۱: صص ۲۴-۲۳). هرودت قبیله‌های پارسی را ۱۰ قبیله ذکر می‌کند که در مناطق مختلف ایالت پارس سکونت داشتند. (Herodotus, 1946, p: 74) گزنفون ضمن شرح تعلیم و تربیت فرزندان پارسی متذکر می‌شود که «پارسیان دوازده طایفه بودند» (گزنفون، ۱۳۴۳: ص ۴) (۵) در تاریخ هرودت و دیگر منابع اسامی برخی از این قبایل عبارت‌اند از: پاسارگادی، ماسیپی، پتیش خوری‌ها، مغ‌ها، کرتی‌ها و مردی‌ها. استرابون در جغرافیای خود قبیله‌های پارسی ساکن در سرزمین پارس را چنین برمی‌شمارد: «قبیله‌های که در این سرزمین (پارس) زندگی می‌کنند پتیش خوری‌ها و هخامنشیان و مغ‌هایند. مغ‌ها با تعصب و حرارت دنبال زندگی والائترند اما کرتی‌ها و مردی‌ها

راهزن اند». (استرابو، ۱۳۸۲: ص ۳۱۷) همچنین بر اساس الواح ایلامی باروهای تخت جمشید از قبیله‌ای بنام مارافی‌ها - که به صورت ماراپیوش ضبط شده است - یاد شده است. (داندامایف، ۱۳۸۱: ص ۳۲). (۵) از این میان قبیله پاسارگادی سرآمد تمام قبایل بوده و ریاست بر دیگر قبایل را داشته است که خاندان هخامنشی معظم‌ترین خاندان این قبیله بوده و نه تنها در کل منطقه بلکه در سرزمین مادری یعنی پارس نیز دارای موقعیت ممتازی بوده است. (بریان، ۱۳۷۷: صص ۵۲۳-۵۱۸) تقریباً اکثر مورخان معتقدند که پادشاهان هخامنشی همگی متعلق به این قبیله پاسارگادی و خاندان هخامنشی هستند. این سخن را حتی کتیبه بیستون داریوش نیز تأیید می‌کند. (Kent, 1953pp:116-117) اما باید دقت نمود که آیا داریوش صفت «هخامنشی» را برای معرفی خاندان خود بکار می‌برد و یا اینکه خاندان کوروش را هم مشمول این تعریف می‌نماید. از منابع یونانی نظیر هرودت، گزنفون و کتزیاس اطلاعی در خصوص قبیله کوروش به دست نمی‌دهد. هرودت کوروش را فرزند کمبوجیه «پادشاه پارس» می‌داند و گزنفون نیز کمبوجیه را «شاه پارس» ذکر می‌کند. (گزنفون، ۱۳۴۳: ص ۴)(۶) اسناد بابلی و آشوری نیز کمکی به تنویر مطلب نمی‌کنند و اجداد کوروش را صرفاً «شاه درانشان» معرفی می‌کنند. (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: صص ۳۳-۳۲: رجبی، ۱۳۸۰: ص ۱۱۰) تنها منابعی که به کوروش و خاندانش - آن هم نه به صراحت - لقب هخامنشی اعطا می‌کند، کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی و بخصوص کتیبه بیستون است.

اکنون این فرض قوت می‌گیرد که کتیبه‌های بسیار کوچک که این نوع نسب را تأکید می‌کنند، بعداً و در زمان سلطنت داریوش یکم و یا اردشیر دوم هخامنشی و به‌منظور کسب مشروعیت نگاشته شده است. (رجبی، ۱۳۸۰: صص ۲۰۲-۲۰۱، شاپور شهبازی: صص ۳۳-۳۴) البته باید دقت نمود که وجود لفظ «هخامنشی» در اثر هرودت نباید این تصور را ایجاد نماید که این خاندان از قدیم و تحت یک شاکله مشخص و معین وجود داشته است و می‌بایست به زمان نگارش «تواریخ» هرودت نیز دقت نمود. وی در زمان سلطنت خشایارشا اقدام به نوشتن کتاب خود نمود و تقریباً یک قرن از حوادث اصلی که آن‌ها را روایت می‌کرده، فاصله داشت و این مدت زمان کافی برای جا افتادن این مفهوم جدید در قاموس سیاسی هخامنشیان بود. (بریان، ۱۳۷۷: ص ۵۱۸) داریوش که در کتیبه بیستون خود را یک هخامنشی معرفی می‌کند و در توجیه این مطلب می‌گوید که: «داریوش شاه گوید، به این دلیل ما را هخامنشی می‌نامند که از دیرگاهان آزاده بودیم که از دیرگاهان تخمه ما از شاهان بود». (Kent, 1953.p:117) داریوش در اینجا با استناد به یک شجره‌نامه خود را هخامنش و خود را نهمین شاه می‌داند که یکی بعد از دیگری به سلطنت رسیده‌اند. (ibid) که در قیاس آن با دیگر

داده‌های تاریخی نظیر منابع آشوری و بابلی در صحت این گفته‌ها تردید به وجود می‌آید. (لوکوک، ۱۳۸۲: ص ۷۲، رجبی، ۱۳۸۰: ص ۱۰۲، هینتس، ۱۳۸۰: صص ۶۷-۶۶)

داریوش در ابتدای کتیبه بیستون نسب خود را چنین برمی‌شمارد: «داریوش شاه گوید پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ آرشامه، پدر آرشامه، آریارمنه پدر آریارمنه چیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش (بود)». (Kent, 1953.p:116) در نظری به این شجره‌نامه که فقط یک نام مشترک - در قیاس با شجره‌نامه کوروش دوم - در آن وجود دارد و آن نام چیش پیش دومین فرد در این شجره‌نامه است، موجب خیال‌پردازی مورخان در این زمینه را فراهم نموده است. آنان بدون آوردن حتی یک دلیل و مدرک چنین عنوان می‌کنند که چیش پیش جد اعلی کوروش دوم و داریوش یکم بوده است و در زمان وی و یا احتمالاً پسران وی یعنی آریامنه و کوروش (اول) قدرت این خاندان به دو شاخه تقسیم شده و هرکدام از این برادران قسمتی از ایالت پارس را مرکز حکومت خود قرار داده و دست‌آخر شاخه کوروش به سبب قدرت روزافزون خود بر دیگر شاخه مسلط شده و پادشاهان این سلسله تا کمبوجیه دوم پسر کوروش از شاخه بزرگ‌تر خاندان هخامنشی می‌باشند. (رجبی، صص ۲۰۳-۲۰۲، هینتس: صص ۶۷-۶۶) این فرضیه دو شاخه بودن خاندان هخامنشی نظر مورخان و زبان‌شناسان غربی بوده و آن‌هم ناشی از ترجمه بسیار بد قسمت کوچکی از کتیبه بیستون است. (داندامایف، ۱۳۸۱: صص ۲۵-۲۴) این مورخان چون به دوشاخه بودن خاندان هخامنشی تأکید و همیشه با این پیش‌فرض به سراغ منابع می‌رفتند، کلمات نامفهوم کتیبه بیستون را با توجه به سلیقه و رأی خود تفسیر می‌نمودند. داریوش در سطرهای ۱۰ و ۱۱ ستون یکم کتیبه بیستون پس از آنکه عنوان می‌کند ۸ تن از خاندان وی قبلاً شاه بوده‌اند چنین می‌گوید: «... من نهمین (هستم) پشت‌اندرپشت ما شاهان بودیم». (Kent, 1953.p:117) مشکل اساسی این جمله کلمه *duvitaparanam* است که برای چندین دهه آن را «در دوشاخه» ترجمه می‌کردند. اما اکنون به‌درستی مشخص شده که این ترجمه غلط بوده است. (Kent.p:192) (۷) داریوش در این کتیبه چندین بار از ترکیب *amâxam taumâ* خاندان (ما) برای نشان دادن یک مجموعه استفاده می‌کند. (Kent, pp:117-133) مجموعه‌ای که نشان‌دهنده وجه تمایز خاندان وی از دیگر خاندان‌هاست. باید توجه نمود که داریوش در همان آغاز کتیبه با ذکر شجره‌نامه و آوردن نام «هخامنش» به‌عنوان نیای خود این مجموعه را کاملاً واضح و روشن در برابر دید محققان نمی‌گذارد. وی در ادامه کتیبه پس از شرح سرزمین‌های زیر سلطه‌اش و تأکید بر اینکه این پادشاهی را اهورامزدا به وی اعطاء نموده، وارد مباحث تاریخی می‌شود و در سطرهای ۲۸ و ۲۹ ستون یکم کوروش دوم و کمبوجیه پسرش را از خاندان خود ذکر می‌کند. وی

داستان گئوماتای مغ را چنین آغاز می‌کند: «..... کمبوجیه نام، پسر کوروش از خاندان ما، او در اینجا شاه بود». (ibid) بنابراین برای نخستین بار با این جمله تأکید می‌شود که کوروش و داریوش از یک خاندان هستند. اما باید توجه داشت که این داریوش است که چنین ادعایی می‌کند و به غیر از این مدرک هیچ شاهی دیگر بر صحت این سخن نیست. در ثانی پس از بررسی محتوای متن کتیبه بیستون و کتیبه‌های کوروش دوم در دشت مرغاب و همچنین کتیبه‌های آرشامه و آریارمنه در همدان باید با احتیاط بیشتری به گفته‌های داریوش نظر انداخت. (ibid)

همان‌طور که میدانیم کوروش در هیچ جا اشاره‌ای به «هخامنش» به‌عنوان جد اعلی خود نمی‌کند. (رجبی، ۱۳۸۰؛ صص ۱۴۱-۱۴۰، هیتس، ۱۳۸۰؛ صص ۱۲۴-۱۲۲) هرودت نیز هیچ‌گاه برای کوروش - علی‌رغم اینکه بسیاری از مورخان بدان توجه ننموده‌اند - چنین نیایی را قائل نیست. هرودت از هنگامی که شروع به سخن گفتن در خصوص کوروش و داستان تولد و بزرگ شدن وی می‌کند، در چند جا به پدران کوروش اشارات بسیار موجزی می‌کند. اولین اشاره به نسب کوروش در داستان خواب استیگ و شوهر دادن ماندانا به کمبوجیه پارسی است. وی پدر کوروش را چنین توصیف می‌کند: «..... یکی از پارسیان به نام کمبوجیه که از خاندانی والا نسب و شریف اما مردی صاحب طبع ملایم و آرام بود». (Herodotus, 1946, p:57) در ادامه داستان، هرودت نام پدر بزرگ کوروش - که با وی همنام است - را نیز ذکر می‌کند. (Herodotus, p:59) در داستان مهرداد شان که به‌حکم استیگ مأمور کشتن کوروش کودک می‌شود، می‌توان فقط سلسله نسب کوروش را تا دو نسل قبل دید و چنین ترسیم نمود: ۱- کوروش دوم. ۲- کمبوجیه پارسی. ۳- کوروش (ibid). اینکه در اینجا به‌درستی نسب کوروش که از نقل یک چوپان شاهی در خارج از شهر روایت شده، بسیار جالب توجه است و شاید نشانه آن باشد که کوروش به سبب داشتن نسبی والا از همان ابتدا معروف بوده است و خاندان وی را همه می‌شناخته‌اند. نکته جالب‌تر اینکه مهرداد چوپان از کوروش (اول) بالاتر نمی‌رود و دیگر افراد بالای سلسله نسب را ذکر نمی‌کند. (ibid) آیا می‌توان چنین استنباط کرد که اولین فرد معروف این خاندان که توانست اسم‌ورسمی برای خود فراهم و باعث آوازه قوم پارسی گردد، همان کوروش (اول) است؟ و از زمان وی دوران ترقی و اوج قوم پارسی آغاز می‌گردد، به‌نحوی که حتی چوپان‌های صحرائورد که در خارج از شهرها و در مراتع زندگی می‌کنند، به‌درستی نسب و فرزندان او را می‌شناسند؟

نکته جالب دیگر این است که هیچ تأکیدی بر هخامنشی بودن کوروش یا پدرانش در این داستان‌ها وجود ندارد و همان‌طور که دیدیم کمبوجیه پدر کوروش فقط «یک پارسی شریف و والا نسب» معرفی می‌گردد. (Herodotus, p:57) اولین باری که نام «هخامنش» به‌عنوان یک دودمان

و نسب از زبان هرودت خارج می‌گردد، در داستان حمله کوروش به ماساگتها است. وی می‌گوید: «... هنگامی که کوروش در سامان ماساگتها در خواب بود، پسر ویشتاسپ را در خواب دید که دو بال در شانه اوست که یک بالش بر آسیا و بال دیگرش بر اروپا سایه انداخته است. فرزند ارشد ویشتاسپ نواده ارسامس (آرشامه) از دودمان هخامنشی نامش داریوش و در آن موقع بیست‌ساله بود و هنوز به سن و سال خدمت نظامی نرسیده بود...». (Herodotus, p:99) هرودت در اینجا صفت «هخامنشی» را برای داریوش و دودمان وی بکار می‌برد و برای کوروش و خاندانش فقط از لفظ «پارسی» استفاده می‌کند. در اینکه هرودت شخص «هخامنش» را می‌شناخته هیچ شکی نیست. در نظر هرودت هخامنش یک نیای بزرگ برای خاندان سلطنتی ایران آن زمان بوده است. (شاپور شهبازی، ۱۳۴۹: ص ۳۸) هرچه بیشتر در گفتار هرودت دقت شود، دریافت این مطلب که وی هیچ‌گاه برای خاندان کوروش لفظ «هخامنشی» را نیاورده است و در نهایت در داستان مرگ پراکسپس، ندیم کمبوجیه، «هخامنش» را سلف کوروش به لحاظ پادشاهی می‌داند و نه بیشتر. (Herodotus, p:64) آسان‌تر می‌شود و از سوئی دیگر او (هرودت) به‌وضوح صفت «هخامنشی» را برای تمایز میان خاندان داریوش با دیگر خاندان‌ها بکار می‌برد. رابطه‌ی میان کوروش و هخامنش را می‌توان از لابه‌لای سخنان هرودت یافت. در این خصوص گزنفون و کتزیاس اطلاعاتی ارائه نمی‌کنند. گزنفون همه‌جا از کمبوجیه پدر کوروش به‌عنوان «پادشاه پارسیان و تمام مردم پارسی» نام می‌برد. (کتزیاس، ۱۳۸۰: ص ۴۰، گزنفون، ۱۳۴۳: ص ۴) نویسندگان متأخرتر نظیر البین، استرابو، یوستی، نیکولای دمشقی و غیره نیز بیشتر به ذکر کلیات بسنده می‌کنند. البین گرچه هخامنش را می‌شناسد و در کتابش از او به‌عنوان یک فرد استثنایی که توسط یک عقاب پرورش‌یافته نام می‌برد، اما هیچ اشاره‌ای به وجود رابطه‌ی میان کوروش و هخامنش نمی‌کند. (Aelien, 1953, pp:39-41) اما دو اشاره در نظر هرودت باقی می‌ماند که اندکی مبهم است و آن دو داستان نیز به دوران پادشاهی کمبوجیه برمی‌گردد. در کتاب سوم که اختصاص به حمله کمبوجیه به مصر دارد، در همان ابتدای سخن هرودت کاساندانه مادر کمبوجیه و همسر کوروش را یک «هخامنشی» می‌خواند. وی روایت می‌کند که مصریان ادعا می‌کنند، کمبوجیه فردی مصری‌تبار و پسر نیتیتس دختر آپیرس فرعون مصر و کوروش پارسی است. وی ضمن رد این ادعا بار دیگر نسب کمبوجیه را چنین می‌آورد: «... و دوما اینکه کمبوجیه پسر کاساندانه دختر فرناسپه یک هخامنشی است». (Herodotus, p:175) هرودت در جریان مرگ کمبوجیه و سخنان وی در بستر مرگ که خطاب به بزرگان پارسی است، یک‌بار دیگر نام خاندان هخامنشی را به زبان می‌آورد. در این گفتار کمبوجیه پس از ذکر اینکه غاصب حکومت برادرش بردیا نیست، بلکه مغی مادی اقدام بدین کار نموده

و توصیه بر اینکه هرچه سریع‌تر باید اقدام نمود و نیز اینکه عمر وی رو به پایان است و طبق گفته هاتف در اینجا خواهد مُرد، حکومت بعد از خود را به افرادی از نسل و تبار هخامنش می‌سپارد. وی خطاب به این بزرگان چنین می‌گوید: «... با عنایت به خدایانی که حافظ خاندان پادشاهی ما هستند، رهبری را من به همه شما می‌سپارم مخصوصاً به کسانی از هخامنشیان که در اینجا حاضرند...» (ibid, p: 64) این سؤال مطرح است که به چه علت کمبوجیه حکومت بعد از خود را به دست

هخامنشیان می‌سپارد و آیا این سخن ساخته و پرداخته، آیندگان بعد از کمبوجیه نیست؟

حقیقت این است که این معما احتمالاً در شناخت کاساندانه و خاندان وی حل می‌شود. کاساندانه دختر فرناسپه یکی از بزرگان پارسی و مشخصاً یک هخامنشی بوده و هرودت در چند جا عنوان «هخامنشی» را برای فرناسپه بکار می‌برد و وی را «یکی از تواناترین نجای ایران» می‌نامد. (Herodotus, p: 204) و از سوئی دیگر هوتانه Hutâna پسر این فرد اولین کسی است که بر ضد بردیا / گئوماتا عمل کرده و دست وی را رو می‌کند. (ibid) پس کاساندانه مادر کمبوجیه و بردیا و خواهر هوتانه است و عملاً وی بر ضد خواهرزاده خود یعنی کمبوجیه اقدام می‌کند. در محفلی که بعد از سقوط بردیا / گئوماتا میان هفت یار پارسی صورت می‌گیرد، هوتانه بدترین توهین‌ها را نثار کمبوجیه و طرز حکومت وی می‌کند و تمام اعمال وی را ناشی از جنون و دیوانگی می‌داند. وی دوران حکومت کمبوجیه و بردیا / گئوماتا را چنین توصیف می‌کند: «..... شما خود بهتر می‌دانید که فزونی قدرت و غرور چگونه کار کمبوجیه را تباه ساخت و همان وضع و حال را هم در دوره گئوماتای مغ به رأی‌العین دیدید.....» (Herodotus, pp: 211-212) در عملیاتی که بر ضد بردیا / گئوماتا صورت گرفت، فیدیمما دختر هوتانه نیز نقش مهمی را ایفا کرد. وی که نخست همسر کمبوجیه و سپس بردیا / گئوماتا بود، اطلاعات مهمی را به رهبران عملیات داد و در ازای خوش‌خدمتی بعداً در سلک زنان داریوش قرار گرفت و خاندان هوتانه به‌عنوان «یگانه خاندان آزاد در سراسر ایران» صاحب قدرت و نفوذ بی‌حد و حصری گردید. (ibid) اینکه چه عاملی باعث گردید هوتانه از طرفداری و حمایت کمبوجیه و بردیا دست بکشد و در جریان انتقال قدرت، خواهرزاده‌های خود را تنها بگذارد و اینکه چرا وی حاضر گردید حکومت به داریوش و نه به شخص خویش برسد، مسئله مهمی است که باید بدان‌ها پرداخت. این هفت یار پارسی مسلماً همگی از خاندان هخامنشی بوده‌اند، زیرا صفت هخامنشی در کتیبه بیستون برای تک‌تک آن‌ها ذکر شده است. (Kent, 1953, p: 130) در ثانی بعد از به قدرت رسیدن داریوش هر کدام صاحب پست و مقام والایی در ایران شدند و جایگاه و منزلت رفیعی را کسب نمودند به‌نحوی که

می‌توان گفت تقسیم قدرت پارسیان در میان این هفت خانواده به نحو مطلوبی صورت گرفت. (بریان، ۱۳۷۷: صص ۲۶۴-۲۶۵)

طبق گفته هرودت، نام پدر و پدربزرگ کوروش دوم را از روی استوانه وی و دیگر منابع بابلی بانام چیش‌پیش به‌عنوان جد اعلی این خانواده دانسته می‌شود. گرچه از همان ابتدا بر سر نام‌های خاندان کوروش اختلاف وجود دارد. از مدّت‌ها قبل و بر اساس سخن کتزیاس گمان می‌کردند که نام کوروش با خورشید از یک ریشه است. (کتزیاس، ۱۳۸۰: صص ۲۶-۲۷/۲۲، Spiegel, 1871, p: 271) وقتی این نام‌ها بانام‌های خاندان داریوش مقایسه شوند، چنین به نظر می‌آید که بعد از به قدرت رسیدن داریوش این اسامی در میان خاندان سلطنتی کمتر تکرار گردیده است. (پلوتارک، ۱۳۷۹: ص ۴۷۸) این انقطاع خود حکایت از یک تحول در ساختار حکومت هخامنشیان دارد و نشان‌دهنده آن است که خانواده حاکم در قیاس با خانواده قبلی به سنت‌های آریایی خود را پایبندتر نشان داده‌اند. (Kent, 1953, p: 117)

پس می‌توان گفت که میان این دو خانواده متقدم و متأخر تفاوت‌هایی وجود داشته است. در خصوص نسب کوروش، منابع قدیمی‌تر نظیر هرودت و گزنفون کمکی به ما نمی‌کنند و چنین می‌نمایند که اینان اطلاعات دقیقی از ساختار داخلی قبایل پارسی نداشته‌اند و تمام ایرانیان را با صفت «پارسی» و یا «مادی» نامیده‌اند. اما استرابون از مورخین متأخرتر گره این مسئله را برای ما می‌گشاید. وی در «جغرافیای» خود اشارات جالبی در خصوص نام و خاندان کوروش دارد که نسبت به دیگر مورخین متفاوت است و برخی از محققان معاصر - به خاطر دور بودن وی از زمان کوروش - به سخنان او بهای چندانی نداده‌اند. استرابون گرچه مورخ قرن اول ق.م است، اما بیشتر مطالب وی در خصوص هخامنشیان از کتزیاس اخذ شده است. وی در اکثر موارد منبع مورد استفاده خود را ذکر می‌کند و در این خصوص نیز وی - با واسطه یا بی‌واسطه - این سخنان را از «پرسیکای» کتزیاس اخذ نموده است. (Strabo, 1954, p: 165)

وی چهار روایت وجود داشته و وی معقول‌ترین و درعین‌حال صحیح‌ترین آن را نقل می‌کند. (Herodotus, pp: 64.65) در خصوص آن سه روایت دیگر نیز اطلاعاتی در دست است که قابل توجه‌ترین آن‌ها روایتی است که کتزیاس نقل می‌کند. این روایت که از طریق نیکولاس دمشقی و ژوستن و سپس استرابون به ما رسیده، از بیخ و بن با روایت هرودت متفاوت است. (رجبی، ۱۳۸۰ ج ۲: صص ۸۸-۹۹) این روایت که به نظر می‌رسد رگه‌های از حقیقت را به همراه دارد، توجه و بررسی بیشتری را می‌طلبد. بر طبق این روایت پدر کوروش مردی بنام اترداتس atradates (۹)، از قبیله مردها Marde یکی از فقیرترین اقوام پارسی است که بر اثر فقر اقدام به راهزنی می‌کند و مادر وی

ارگوسته argoste به بزچرانی مردم مشغول است. کوروش که در این خانواده فقیر زندگی می‌کند، برای پیشرفت و تعالی به هگمتانه پایتخت مادها می‌رود و در آنجا به پیشکاری مردی به نام ارتامبرس artembares که در دربار آستیاگ سمت مهم ساقیگری شاه را بر عهده داشته، می‌رسد. سپس کوروش به دربار آستیاگ راه می‌یابد و بعد از مدتی به سرداری سپاه می‌رسد و با شورش علیه آستیاگ حکومت وی را منقرض می‌کند. خیالی بودن این داستان باعث گردیده تا مورخین نسبت به تمام اطلاعات آن با دیده تردید نظر کنند و روایت هرودت را معتبرتر بدانند.

مردی‌ها یکی از قبایل چادرنشین پارسی بودند که شغل اصلی آنان دامداری و شاید هم اندکی کشاورزی بوده است. این قبیله به سرسختی و عدم انقیاد مشهور بوده و سربازان آنان از جنگاورترین سربازان پارسی به شمار می‌آمدند. استرابون نیز قبیله مردی‌ها را از قبایل درجه دوم پارسی و شغل اکثر آنان را «راهزنی» می‌داند. (Strabo, p:165) محققان جدید بدین دلیل تحمیل مستشرقان غربی و با این احتمال که سرسلسله هخامنشیان نمی‌تواند از یک قبیله درجه دوم باشد، این روایت را رد نموده و آن را ساخته و پرداخته کتزیاس می‌دانند. (رجبی، ۱۳۸۰، ج ۲: ص ۸۰ به بعد) اما هرودت گفته که شخص کوروش در ابتدای دارای این نام نبوده است و در مدتی که در خانواده مهرداد چوپان زندگی می‌کرد و به نامی دیگر خوانده می‌شد. این اطلاعات با روایت استرابون تکمیل می‌شود. وی ضمن شرح و توضیح سرزمین پارس بیان می‌کند که نام اصلی کوروش اگرداتیس agra-dates (۱۲) بوده است که بعداً به کوروش تغییر یافته. این سخن از سوئی منحصر به فرد و از سوئی دیگر با گفته هرودت که می‌گوید کوروش در کودکی بدین نام خوانده نمی‌شده، قابل تأیید است. حال با روایتی دیگر در خصوص قبیله کوروش که او را نه یک هخامنشی و از خاندان پاسارگادی، بلکه متعلق به خانواده‌ای از قبیله مردی‌ها می‌داند، موضوع شکل جدیدی به خود می‌گیرد. هرودت هیچ‌گاه لفظ «هخامنشی» را به‌طور مستقیم برای کوروش نمی‌آورد. وی در این راستا ضمن وصلت نمودن با کاساندانه دختر فرناسپه از خاندان هخامنشی، ارتباطی سببی با این خاندان برقرار نمود و بدین طریق حمایت این خاندان را به دست آورد. گمان می‌رود که ارتباط کوروش با این خاندان فقط بدین شکل روی داده باشد. بنابراین کمبوجیه و دیگر فرزندان کوروش، از طرف مادرشان هخامنشی محسوب می‌شوند. (Herodotus, p:102) وابستگی کوروش به قبیله مردی‌ها و ارتباط سببی با خاندان هخامنشی را می‌توان به‌عنوان یک فرضیه جدید در تاریخ هخامنشیان مطرح نمود. در تأیید این فرضیه نیز می‌توان شواهدی از سخنان داریوش در کتیبه بیستون و دیگر کتیبه‌های شاهان هخامنشی و حتی آثار مورخان یونانی یافت. تأکید بیش از حد داریوش و جانشینانش بر آوردن نسب خود و رساندن آن به هخامنش نوعی ابراز جدائی از شاخه کوروش را تأیید

می‌کند. (Kent, pp:116-117) در سلسله نسب داریوش، کوروش و خاندان وی هیچ جایگاهی ندارند. در کتیبه بیستون داریوش حتی برای کوروش لقب شاهنشاه را - که مطمئناً لایق آن بود - نیاورده است و بسیار ساده از سلطنت کوروش و کمبوجیه به‌مثابه حاکمانی جزء می‌گذرد. وی در بند ۲۸-۲۹ کتیبه بیستون در خصوص سلطنت کمبوجیه چنین می‌گوید «..... کمبوجیه نام پسر کوروش از خاندان ما، او در اینجا شاه بود ...». (ibid) این‌طور سخن گفتن از سلطنت کمبوجیه و بردن نام کوروش، خود نشان از تغییرات شگرفی دارد که در شاکله خاندان حاکمه رخ داده است. داریوش پس از رسیدن به قدرت، تعریف جدیدی از خاندان حاکمه یعنی هخامنشی ارائه داد که تا آن زمان سابقه نداشت. (بریان، ۱۳۷۷: صص ۲۷۱-۲۶۹) وی در این راستا ارتباط خود با خانواده کوروش را به‌طور کامل قطع نکرد و با دو تن از دختران کوروش و همچنین دختر کمبوجیه جهت کسب مشروعیت بیشتر وصلت نمود. (Herodotus, p:215) وی همچنین ضمن حفظ احترام نسبت به کوروش، وی را در تقابل با کمبوجیه قرار داد و شخصیت کمبوجیه را در حد یک فرد «مجنون»، خشن و سفاک پایین آورد. (دندامایف، ۱۳۸۱: ص ۱۳۸) رفتار کمبوجیه با خاندان هخامنشی خود نشان از قدرت یافتن بیش از حد این خاندان در دوران حکومت وی دارد. خشونت‌های بیش از حدی که هرودت آن را ناشی از «جنون» کمبوجیه می‌داند، همگی در راستای تضعیف خاندان هخامنشی صورت گرفت. کشتن فرزندان و بزرگان پارسی و اعدام نمودن بسیاری از پارسیان که بازتاب چشمگیری در تواریخ هرودت دارد، ناشی از احساس خطر نمودن کمبوجیه است. اما این احساس خطر به زمانی بسیار دورتر برمی‌گردد و حتی می‌توان ریشه‌های آن را در دوره کوروش باز یافت. هرودت نقل می‌کند زمانی که کوروش خود را برای جنگ با تومیرس ملکه ماساگتها آماده می‌کرد و شب پیش از نبرد، خوابی دید مبنی بر اینکه داریوش پسر ویشتاسپ هخامنشی بر وی قیام نموده است و این موضوع را با ویشتاسپ در میان گذارد. کوروش مطمئن بود که این خواب صحت دارد و خدایان او را همیشه یاری کرده‌اند و به او از طریق خواب الهاماتی می‌کنند. (Herodotus, p:99) این سؤال مطرح است که آیا این داستان در حقیقت اصل ماجرا نیست و آیا خاندان داریوش و ویشتاسپ بر کوروش قصد خروج نداشته‌اند؟ شاید بتوان ریشه‌های قیام داریوش و دست‌یابی وی به تخت سلطنت را در اینجا جستجو کرد. از ظواهر امر چنین برمی‌آید که پرونده سقوط خاندان کوروش از مدت‌ها قبل باز شده بود و خاندان هخامنشی از مدت‌ها قبل قصد تصاحب تاج و تخت را داشت.

داریوش همه‌جا اشاره می‌کند که پادشاهی همیشه در خاندان وی بوده و تأکید می‌کند «پادشاهی که از خاندان ما بیرون رفته بود وی آن را سر جای خود بازگردانده است». (Kent, pp:117-118)

آیا این سخن خود حکایت از ادعای این خاندان در داشتن پادشاهی مستمر قبل از کوروش را منعکس نمی‌کند؟ به‌رحال تشابهی میان سلسله نسب کوروش و داریوش وجود ندارد و وجود نام پیش‌پیش به‌عنوان جد اعلی کوروش و داریوش را نیز می‌توان به‌راحتی بر دو فرد مختلف – و نه یک فرد خاص – اطلاق نمود. خاندان هخامنش که مسلماً در پیروزی‌های کوروش و فتوحات وی خدمات شایانی نمودند، همیشه خود را محق می‌دانستند که سهم بیشتری از قدرت و نفوذ را در شاهنشاهی هخامنشی کسب کنند. (بریان، ۱۳۷۷: ص ۵۲۳) ارتباط سببی با خاندان کوروش این امکان را به آنان می‌داد که خود را وارث حقیقی تاج‌وتخت معرفی کنند و داعیه مشروعیت سلطنت را بنمایند. این سخن هم تا حدود زیادی با واقعیت منطبق است و آن‌چنان که برخی از مورخین نظیر اومستد ادعا نموده‌اند از بیخ و بن دروغ نیست. (اومستد، ۱۳۸۰: ص ۱۴۶) از سوئی دیگر خاطره شاهان پیش از کوروش که شاید همگی از خاندان هخامنشی بوده‌اند و ارتباط یافتن با آن‌ها بر مشروعیت این خاندان می‌افزود. در ثانی داریوش پس از رسیدن به قدرت از هیچ کوششی جهت کسب مشروعیت بیشتر دریغ نکرد و به تمام ابزارهای آن متوسل شد.

اما بازم دو مسئله در این فرضیه باقی می‌ماند که اندکی پیچیده‌تر از سایر مقولات است و پاسخ دادن به آن‌ها مستلزم دقت نظر و غور بیشتری در منابع است. برخی از مورخان گمان کرده‌اند که به سبب وجود روابط نسبی میان خاندان کوروش و خاندان هوتانه (۱۳)، وی نسبت به داریوش برای تصاحب تاج‌وتخت استحقاق بیشتری داشته و در تأیید این مطالب سخنانی از هرودت را می‌آورند. مثلاً هرودت روایت می‌کند که هوتانه نخستین کسی است که بر بردیا/گئوماتا اقدام می‌کند و دختر وی یکی از عوامل مهم دخیل در ماجرا است. در ثانی در انتها بیشترین سهم از غنائم تقسیم قدرت به وی می‌رسد. (Herodotus, III, p:203) اما باید متذکر گردید که گرچه هرودت، هوتانه و داریوش را در تصاحب تاج‌وتخت در یک ردیف می‌آورد، اما به لحاظ سابقه تاریخی و پشتوانه خاندانی، هوتانه دارای پتانسیل بالائی نیست. داریوش در کتیبه بیستون بارها اشاره می‌کند که پادشاهی از گذشته‌های دور در خاندان وی بوده است، پس بنابراین رسیدن به سلطنت را حق مسلم خود می‌داند. (Kent, p:117) هیچ‌کدام از نیاکان هوتانه دارای چنین مقامی نبوده‌اند و فرزندان وی فقط امتیازات زیادی به سبب اشرافیت خود دریافت کرده‌اند. (Herodotus, III, pp:211-212) بنابراین شرکت در عملیات بر ضد بردیا / گئوماتا دلیلی بر صاحب حق بودن فرد نیست. همان‌طور که ویدفرنه (Vidafarna)، گئوبره (Gaubaruva)، ویدرنه (Vidarna)، بگابوخش (Bagabuxša) و اردومنیس (Ardumaniš) نیز نمی‌توانند چنین ادعایی کنند.

سابقه تاریخی خاندان داریوش که خود را به‌عنوان پادشاهان نخستین پارسیان معرفی می‌کردند، به داریوش این حق را می‌داد که نسبت به رقیبان پیشی بگیرد. اگر بیشتر به ترکیب این گروه مخالف بردیا/گئوماتا به‌دقت نگاه شود، به یک توطئه یا به‌اصطلاح یک کودتای درون‌خاندا می‌شود. بنا به گفته هرودت داریوش در زمان کودتا ۲۷ یا ۲۸ ساله بوده است. (ibid, I. p: 99) مسن‌ترین فرد این گروه، هوتانه نیز ۳۷ یا ۳۸ سال سن دارد. (یونگه، ۱۳۳۵: ص ۵۵) پس با ترکیبی از جوانان خاندان هخامنشی که قصد دگرگون کردن ساختار حکومت و انتقال آن از خانواده‌ای به خانواده دیگر را دارند، حوادث رقم می‌خورد. البته مسلماً این جوانان از طرف خانواده و قبیله خود حمایت می‌شدند. مثلاً از روی کتیبه بیستون، ویشتاسپ یکی از سرداران وی در ناحیه پارت و مأمور سرکوبی شورشیان بود و نکته جالب‌تر اینکه سرداران مورد اعتماد داریوش برای سرکوبی شورش‌های سال‌های ۵۲۲-۵۲۱ ق. م از میان همین شش یار وی انتخاب شده‌اند. (Kent, p: 122) بنابراین این امر حکایت از نوعی توافق این خانواده‌ها برای سروسامان دادن به وضع موجود است. اما اینکه چرا ویشتاسپ بر اریکه سلطنت تکیه نزد و بجای وی داریوش جوان رهبری قیام را بر عهده گرفت و در انتها به پادشاهی رسید، هنوز پاسخی قطعی بدین مسئله از طرف محققان ارائه نشده است. از کتیبه داریوش در شوش و نیز «تواریخ» هرودت پیداست که ویشتاسپ در این زمان زنده و حدوداً پنجاه‌ساله بوده است. (Kent, p: 142). آرشامه پدربزرگ داریوش نیز که در این زمان حدوداً ۸۰ ساله است، می‌تواند داعیه سلطنت داشته باشد. (رجبی، ۱۳۸۰، ج ۲: صص ۲۰۳-۲۰۲) گرچه مورخان جدید نظریات مختلفی در این خصوص ابراز نموده‌اند، اما به‌واقع هیچ‌کدام از این پیشنهادها مطمئن و قانع‌کننده نیست. اگر خاندان هخامنشی بر حق خود برای تصاحب سلطنت به سبب داشتن نیاکانی از تبار شاهان تأکید می‌کند، بنابراین طبق قانون نانوشته پارسی این ویشتاسپ است که باید به سلطنت برسد نه داریوش. (بریان، ۱۳۷۷: صص ۲۷۱-۲۶۹) و بر اساس کتیبه‌های داریوش و خشایارشا که ویشتاسپ در صحت و سلامت کامل به سر می‌برده و سالیانی دراز پس از به تخت نشستن داریوش نیز در قید حیات بوده است. (Kent, p: 150)

پس می‌توان چنین استدلال نمود که برای سال‌های بحرانی انتقال سلطنت، تمام اعضای دخیل در این امر به این نتیجه رسیده بودند که شخصی جوان و کارآمد به مانند داریوش می‌تواند اوضاع را سروسامان دهد و نیز اینکه انتخاب داریوش در ابتدا صرفاً برای مواجهه و سرکوبی با شورشیان بوده است و نه رسیدن به تخت سلطنت. چون دقیقاً پس از اتمام شورش‌هاست که اردومیش - از اعضای هفت یار پارسی - بر ضد داریوش قیام می‌کند و گوئی برای دیگران این تفکر ایجاد شده بود که آنان

نیز مستحق رسیدن به سلطنت هستند. (Herodotus, pp: 222-224) داریوش نیز پس از سرکوبی شورشیان دیگر نخواست قدرت کسب شده را از دست بدهد و با استناد به پشتوانه نسبی خود، خویش را محق‌ترین فرد برای این مقام دانست، و بدین ترتیب کتیبه بیستون هم صرفاً بیانیه‌ای از سوی داریوش برای نشان دادن حقانیت سلطنت خود محسوب می‌گردد. (Kent, pp: 116-134)

نتیجه

بر اساس آنچه ارائه گردید، اختلاط در نام نقاط جغرافیایی پارسوا و انشان زادبوم قبیله‌ی کوروش و اینکه بعدها این منطقه به صورت کلی به جزئی از زادبوم هخامنشیان به تصویر درآمد است و همچنین تفاوت کتیبه‌های متقدم و متأخر دوره‌ی هخامنشی و در پاره‌ای موارد از جمله تحمیل نظر مستشرقان بر تحقیقات جدید، مسئله‌ی نسب در دوره نخست هخامنشیان به صورت دیگری هم قابل تفسیر است. توجه محققان به ساختار حکومت هخامنشی و تفسیرهای نسبتاً اشتباهی که از کتیبه‌ها به دست می‌آمد، به نوعی باعث عدم ارائه و بررسی صحیح مسئله نسب در دوره نخست هخامنشی شده است. چنانکه معلوم شد، کوروش از هخامنش، به عنوان نیای خود، چه به لحاظ نسب و چه به لحاظ تسلسل پادشاهی، نام نبرده است. گرچه در این مورد نمی‌توان با اطمینان سخن گفت، اما باید اذعان نمود که نام «هخامنش» بعد از روی کار آمدن داریوش در قاموس سیاسی هخامنشیان وارد شد. داریوش، کوروش و کمبوجیه را هیچ‌گاه در سلسله نسب خود جای نداد. اگر به ابتدای کتیبه بیستون با دقت بیشتری نظر شود، داریوش صرفاً اجداد خود – که شاید اصلاً پادشاه نبوده‌اند – را نام می‌برد و زمانی که در سطرهای ۹-۱۰ می‌گوید «هشت تن از خاندان ما قبلاً شاه بوده‌اند» به مطلب دیگری اشاره می‌کند و اشخاص دیگری را مدنظر دارد. داریوش در جهت مشروعیت سلطنت خود به سابقه تاریخی‌ای اشاره می‌کند. این نکته که داریوش در درون خاندان هخامنشی و قبیله پاسارگادی با مشکل مهمی مواجهه نشد، خود نشان از تأیید این مشروعیت توسط قبیله پاسارگادی و دیگر قبایل پارسی است.

یادداشت‌ها

- ۱- اولین بار فرای در جشن‌نامه نیولی به سال ۲۰۰۳ این مسئله را به صورت کاملاً محدود مطرح کرد.
- ۲- برای اطلاعات بیشتر در این خصوص می‌توان به کتاب‌های ذیل مراجعه نمود.
 - م. آ. داندامایف «ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی» ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۸۱ ص ۱۶۰ - همچنین پیتر جولوس یونگه «داریوش یکم پادشاه پارسی» ترجمه د. منشی‌زاده، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ص ۵۵ - همچنین پیر بریان «امپراتوری هخامنشی» ترجمه مهدی سمسار انتشارات زریاب تهران ۱۳۷۷ فصل سوم - همچنین داندامایف «تاریخ سیاسی هخامنشیان» ترجمه خشایار بهاری نشر کارنگ تهران ۱۳۸۱- همچنین پرویز رجبی «هزاره‌های گمشده» (جلد دوم)، انتشارات توس تهران ۱۳۸۰ فصل دوم - همچنین والتر هینتس «داریوش و پارس‌ها» ترجمه عبدالرحمان صدریه انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۸۰
- ۳- جورج کامرون یک بازسازی دیگر از تاریخ هخامنشیان نخستین ارائه کرده است که هینتس و شمار دیگری از صاحب‌نظران نیز با او هم‌صدا شده‌اند. بر مبنای این فرضیه کوروش اول درانشان و پارسوماش و آریامنه در پارس حکومت می‌کرده، پارسوماش و پارس نیز یکی نبوده است (داندامایف، تاریخ سیاسی هخامنشیان، ص ۲۶). البته این نظریه بعداً توسط پیانکوف رد شد.
- ۴- گزنفون بی‌گمان تنها نویسنده باستان است که در خصوص تعداد و جمعیت پارسیان سخن می‌گوید و این نکته در مبحث جامعه‌شناسی هخامنشیان بسیار حائز اهمیت است.
- ۵- داندامایف حدس می‌زند این نام به معنای «گردونه دار» و نام قبیله‌ی دیگر ماسپی به معنی «اسب‌دار» باشد.
- ۶- گزنفون در آغاز فصل دوم نسب کوروش را چنین می‌آورد: «... پدر کوروش را کمبوجیه پادشاه پارس می‌دانند. کمبوجیه از نژاد پارسیان بود که نامشان از پرسه perse (پسر زئوس و دانانه یکی از قهرمانان اساطیر یونان) مشتق می‌شود».
- ۷- گویا اولین بار oppert بیش از یک سده پیش با ترجمه این بخش کتیبه بیستون آغازگر ترجمه و تفسیر نادرست آن گردید. وایسیاخ و بسیاری از دیگر محققان برای تقویت نظریه دو شاخه شدن سلطنت در خاندان هخامنشی بدین واژه استناد می‌کنند. بارتولومه و کنت راهی دیگر را در پیش گرفته، واژه‌ی موردبحث را «پشت‌اندرپشت» ترجمه کردند. آنتوان میه و بنونیست ترجمه عبارت را پذیرفته، اما خاطر نشان کردند که ترجمه خود واژه کماکان مبهم است. کنت در ترجمه و توضیح این لغت چنین می‌گوید که این کلمه یک قید و به معنایی «یکی بعد از دیگری» است و با واژه dūvitiyam فارسی باستان به معنی دومین زمان و dit فارسی میانه یکی است و احتمالاً با dvis سانسکریت برابر است. واژه paranam نیز به معنی قبل از، پیش از، معنی می‌دهد.

- ۸- یگانه مورد در این خصوص کوروش کوچک است که آن‌هم مشخصاً نام رسمی وی نبوده است. پلوتارک اشاره می‌کند که کوروش خود این نام را بر خویش نهاد و شاید بازتاب‌دهنده قصد و نیت وی مبنی بر شورش علیه اردشیر دوم باشد. گویا در میان شاهان ایران این رسم بوده است که بعد از به تخت نشستن «نامی شاهانه» برای خود انتخاب می‌کردند. کوروش کوچک نیز نمی‌تواند از این قاعده مستثنا باشد.
- ۹- atradata شاید به معنی «محافظ آتش» یا «زاده آتش»، «داده آتش» باشد.
- ۱۰- argoste به‌درستی معنی این نام مشخص نیست.
- ۱۱- احتمالاً این نام از دو جزء arte+bara به معنی «دارنده ارته» باشد.
- ۱۲- agra-dates این واژه از دو جزء agra به معنی لبه، نوک، جلو، پیش (راندن، پیش راندن) و از ریشه da در معنای آفریدن و خلق کردن آمده است و معنی آن پیش داده‌شده یا معادل «نخست زاده» کسی که اول از همه به دنیا می‌آید، باشد.
- ۱۳- Hutana. این اسم از دو جزء Hu به معنی خوب و tana به معنی دراز کردن و امتداد یافتن است و شاید به معنی فرزند یا نسل نیک باشد. البته باید متذکر شد که در کتیبه بیستون نام پدر هوتانه Soxra به معنی سرخ آمده که احتمالاً صفتی برای فرناسپه باشد.

منابع

- استرابو (۱۳۸۲) «جغرافیای استرابو» ترجمه همایون صنعتی زاده، بنیاد موقوفات محمود افشار، تهران.
- ایمانپور، محمدتقی (۱۳۸۲) «مکان جغرافیایی پارسوا، پارسواش و پارسوماش» مجله مطالعات تاریخی، سال اول، شماره اول و دوم، زمستان.
- اومستد، ا.ت (۱۳۸۰) «تاریخ شاهنشاهی هخامنشی» ترجمه محمد مقدم، انتشارات امیرکبیر، تهران
- بریان، پیر (۱۳۷۷) «امپراتوری هخامنشی» ترجمه مهدی سمسار، انتشارات زریاب، تهران
- پلوتارک (۱۳۷۹) «حیات مردان نامی» ترجمه رضا مشایخی، انتشارات ققنوس، تهران
- داندامایف، م. آ (۱۳۸۱) «ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی» ترجمه روحی ارباب، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران
- داندامایف، م. آ (۱۳۸۱) «تاریخ سیاسی هخامنشیان» ترجمه خشایار بهاری، نشر کارنگ، تهران
- رجبی، پرویز (۱۳۸۰) «هزاره‌های گمشده، هخامنشیان» انتشارات توس، تهران
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۴۹) «کورش بزرگ» انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز،
- کامرون، جورج (۱۳۷۴) «ایران در سینه‌دم تاریخ» ترجمه حسن انوشه، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران
- کتزیاس (۱۳۸۰) «خلاصه تاریخ کتزیاس از کورش تا اردشیر» ترجمه و حواشی کامیاب خلیلی، انتشارات کارنگ، تهران
- گزنفون (۱۳۴۳) «کورش نامه یا سیروپدی» ترجمه رضا مشایخی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران
- لوکوک، پی.یر (۱۳۸۲) «کتیبه‌های هخامنشی» ترجمه نازیلا خلخالی، نشر و پژوهش فرزاد روز، تهران
- هینتس، والتر (۱۳۸۰) «داریوش و پارس‌ها» ترجمه عبدالرحمان صدریه، انتشارات امیرکبیر، تهران
- یونگه، پیتر جولیبوس (۱۳۳۵) «داریوش یک پادشاه پارس‌ها» ترجمه منشی‌زاده، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

منابع لاتین

- Aelian (1953) "on the characteristics of animals" translation by school field, loeb classical books. Great Britain.
- Balcer(1987)J.M."Herodotus &bistun "، franz steiner verlag Wiesbaden, Stuttgart.
- frye (2003).R.N. Religious themes and texts of pre-Islamic iran and central asia, wiesbaden.
- Hansman(1981) J."Anshan" Encyclopaedia iranica, vol II,Routledge& Kegan paul.

Herodotus (1946) "histories" translation by Goldey, Loeb classical library, Great Britain.

Kent (1953). R. "old Persian" American oriental society, new haven.

Spiegel (1871). Fr. "Eranische Altertums Kunde" II, Leipzig.

strabo (1954). "the Geography of Strabo" translation by Jones, Loeb classical Library cambrige. reprinted.

Thompson (1933). c. and maliwan. E.L.a. "the British museum excavation at Nineveh" vol XX.

weidner(1931) A. "Die alteste nachricht uber das persische konig haus" Archiv fur orient forschung. vii.